



کتاب هایی درباره و به قلم حاج سعید

ازین کتاب هایی که امروز برای پیشنهاد انتخاب کردند، دونهان اول مستقیم به سبک زندگی شهید حاج جان بزرگی می بردند و یکی از آنها نوشته خود اقسامی است. دونهان هم با موضوع جایازان شیمیایی برای توان در تبلیغ نهاده که می تواند به شناخت شما از این جایازان خاص و مظلوم، کم کند. کتاب «عکاسی در چنگ» پایان نامه کارشناسی ارشد شهید سعید جان بزرگی به دست این موضوع شاید برای کسی که برای اولین باره این کتاب نگاه می کند، قابل قبول نباشد. شاید نویسنده می توانست فصلی ازین کتاب را کسی بیشتر ببرو زندگانی پایان نامه کارشناسی ارشدش کند اما او همیشه کارها را درست و کامل می خواست و این باره هم چنین کرد است. کتاب عکاسی در چنگ در سه بخش تاریخی، عکاسی متنگ در جهان، تاریخی عکاسی جنگ در ایران و گزارش بروزه علمی می بردند.

در بیست و یکمین سالگرد شهادت هنرمند گمنام جبهه ها، سعید جان بزرگی، پای صحبت همسرش نشستیم

ظرافت های زندگی با پک نظامی هنرمند



بیست و یک سال پیش و در ۱۱ تیرماه، هنرمند عکاس و زندگه دفاع مقدس
حاج سعید جان بزرگی در اثر ضایعات شیمیایی به شهادت رسید. او که جویاً گمانی بود، تا پیش از شهادت نام از خود نیاورده اما خون پاکش و عکس هایی که از مظلومیت مردم جله بثیت کرد بود، نامش را چوانی کرد. به انجیه سالگرد شهادت، با همسرش سرگار خانم زهرا صبری همکلام شدیم تا از سبک زندگی، شکل گیری بنای خانواده و روابط خانوادگی این شهید بیشتر بدانیم.



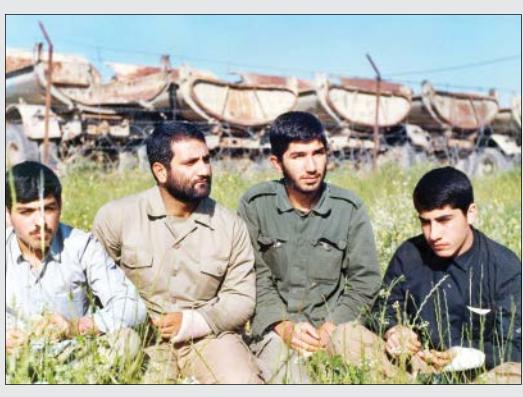
که در حد او هست پتوان، بخوانم و استعفتم بگیرم.
جزایر میارهایی برای ازدواج دارد، آقا سعید
چه خواستگاری که شما ایشان را بقول کردید؟
من خواستگار راه نمی دادم و چون معلم بودم
عشق به کارم داشتم، وقتی آقا سعید آمد و شروع به
صحبت کردیم تازه ازدواج در من شکل گرفت.
تفقا، ایمان، صداقت، کار خانواده بودن، توجه به
نماز و اهمیت دادن به احتجاج میبارهایی بود که
برایمان داشت بنویسیم. من چند تا دفترچه خاطره
زیبا تهیه کردم، دفترچه را به ایشان دادم و او نام
خانم را هم کنار گذاشت، اما کنار خانم های دیگر
که در کلاس های مختلف شرکت می کردند در مسجد
روایات، خاطرات شهدا و هر چیزی که بهده معنی
برایمان داشت بنویسیم. من چند تا دفترچه خاطره
در آن زمان دخترها بیشتر به آنها توجه داشتند.
درازه میارهایی و وجودی ایشان خلی بالازار آن بود
که در نظر داشتم و خدا شاکر که هر چند کوتاه ایشان
در کنار بودند. مردی که برای خانواده و قدر بگذارد،
حاشیه کشی و رنگ آمیزی می کرد. ذوق و سلیقه آقا
سعید را که دیدم من هیچ شروع کردم به لگ کشیدن.
هنوز به ۴۰ سالگی نرسیدم بود، قلب همه را می سوزاند. همه
یعنی چه همزمانش در لشکر محمد رسول... (ص) و چه
هنرمندانی که همزمان در ثبت تصاویر دوران جنگ بودند،
چه شاگردانش در هنر عکاسی و چه مخاطبانی که اواز طرق
همین عکس هایی شناختند.

ملعی را هم کنار گذاشت، اما کنار خانم های دیگر
که در کلاس های مختلف شرکت می کردند در احادیث،
روايات، خاطرات شهدا و هر چیزی که بهده معنی
برایمان داشت بنویسیم. من چند تا دفترچه خاطره
اویلان محمد صادق نصیب من شد.
سعید کارش عکاسی بود و حضور در تخصص بکی از
جهانی بود و هر چیزی که می خواست در پوشش بکی از
چهار چشمی بود، این را خود انجام می داد. همچنان
اویلان دفترچه ایشان خلی بالازار آن بود
که بهده منند می شد مرا هم شرکی می کرد اور هرجه
با همراهی، حتی زمانی که تازه خانه خردید بودم و در
فشار مالی بودم، مرا به حق خود فرستاد و بسیار در
زیارت با معرفت کمک بود، این را خود تاخیل و نهاد
می فرستاد. محمد صادق را ممکن نگاه داشت، به چه ها
توجه داشت. تربیت پیچه ها برایش زکن مهمن زندگی
بود. درباری کردن و امور زیست هم سپاهارهای بود. حتی
در سفر حجج نامه خصوصی برای پسرمان می نوشت.
حریم خانه و خانواده راچه طور عایت می کرد و
تعزیز از خانه چه بود؟

دوست داشت فضای خانه طوی باشد که وقی
وارد می شود نیزگی از تنش بین زن و مرد و همیشه با
طرافت باشد. می گفت دوست دارم هر کسی وارد این
خانه می شود رنگ و بوی خدا را در آن احسان کند.
مهمنا زن بود بر نامه رزیزی دیگری برای روز و هفته اش
داشت و طبق همان عمل می کرد.
هفتنه یک پاره مدت دو ساعت به خانه پدرم
می رفتم، شام نمی ماند و می گفت خجالت می کنم
مادرت شام و میوه برای پندریزی می اورد اصل احاضر
نیوی موجب زحمت اتفاقیل از آن صحبت ها و تصفیه ای را
احترام خاصی قائل بود طوری که اگر پردم ۱۰ بار
هم از تابق بینون می رفت و می آمد سعید هر ۱۰ بار
به احترام پلند می شد. هنوز هم بعد از شهادت
ساخی محبت و توجهش برای مهمنا زن داشت و وجود دارد.
همان طور که مادرت می رفت و همه چیز را تهیه
می کرد و می گذاشت. این هم زندگی است و خواشش
به ما هست. انسان شاهزاده بود این کار همراه بود و غل
ادامه دهنده راهش باشیم.

کارت تبریک دست ساز باریع سکه بهار آزادی

کرد بود و زده بود.
شب چله یکی از سواماتی بود که قرار بود آقا سعید بیاید. برف شدیدی بود و
سعید نیامد. شام را خود دید و سفره را جمیع کردیم. نگران بودن جون همیشه در
قاره ای مان سراسر راسته ای از خاصی می شد. تاین که آمد. امان راحت بودم و خودم را
کارهای مردم سرگرم کردم.
برادرش را در پیمارستان بستری کرد بود. با این که عذر شو بود و
ذرخواهی کرد. سعید دو تماشی سوار می شد تا به خانه شان برسد ولی
راضی نبود پدر و عمومی به زحمت بینند و او را برسانند. به همین دلیل پشت
تیر جراح برق مخفی شده بود تا او را پیدا نمایند. دوست داشت برای کسی
رحمتی داشته باشد. حتی زمانی که با امولاں به بیمارستان بوده می شد
می گفت این زنیدن.
منزل پدر سعید جایی داشت که او به عنوان اتاق کار و محل خوب استفاده
می کرد و قرار شد زندگی را در همان اتاق شروع کنیم. لازم ای پدری ای همه بر
بودند و مظهر ۱۲ فوریه عروسی گرفتیم. اسمهان روی کارت عروسی را هم
خدش طراحی کرد. یک روز قبل از مراسم به من گفت: می خواهم روانی که
شستن پای عروس توسط داماد هست و بختن آب چند طرف خانه را برای شما
انجام داد. شما هم مشکلی نداشته باش و دیگران راهم توجیه کن این کار را
رضایت همیگر را به دست آورید. بعد اسما زهرا و سعید راهی حالت مهر درست
خانه برویم دور زیست بعد هم به پایوس امام رضا(ع) رفتیم.



یک روز تعطیل، آقا سعید آمدن تزلیم و یک بسته بزرگ دست شان بود. گفتم
هندیه چیزی هست؟ گفت: مادرگرد از قدمان. عکس زیبایی از حضرت آقا که قاب
شده بود. با توجه به رویهای هنری اش کارهای متفاوتی انجام می داد. از دروز
تولد آمد منزل ما. او یک هدیه در آمد و می گفت: من از طرف مادرم،
این از طرف پدرم، این از طرف خواهمند و بعد نبوت به هدیه خودش رسید؛ کارتی
درست کرد که وقی بازی کردی اینگ می زند.
کتابش یک ربع سکه بهار آزادی پیشاند بود با روایتی از امیرالمومنین
علیه السلام نوشته بود: وقتی وارد خانه می شویم و زهرا را می بینم بازیم با اگذاشن بازی
برطرف می شویم. آن زمان این کارت ها مبیند بود و سعید بازیم بازیم همیشه ای
خودش ساخته بود. واقعاً خلی زحمت کشیده بود و روحی هنری او برابر همه ما
می دید بود و وقتی بازیم باقیتی می باقیت. برای ترکیب رنگ ها و مدل های ایزین
غذاها و چیدمان سفره نظر می داد.
این چیزی بود که مردها زیاد در قید و بند آن بودند ولی سعدی از چیزی هنر
و خوش نمایان بود. با کارهای عکاسی و طراحی روزی دیوار، مادرش می گفت از
نظرات سعید در خانه راهنمایی می گرفتیم حین زنگ لیاس و ترین داخل منزل.
آقا سعید با یک سری رسماً و رسومات مختلف بود و می گفت دیگران وارد کردند.
بعد از عقد یک روز با یک هدیه آمد، عکسی از خودش و عکس مجھیه من که
زیبی فرمایش حضرت آقا را نوشتند. «زن و شوهر اصل هستند و دیگران فرع.
رضایت همیگر را به دست آورید» بعد اسما زهرا و سعید راهی حالت مهر درست



سودوکو ۴۴۱۳

۵	۹	۷	۱	۲	۸	۴	۶	۳	۵	۱
۸	۴	۳	۵	۶	۷	۹	۲	۱	۶	۸
۲	۶	۱	۳	۹	۴	۷	۵	۸	۳	۶
۴	۸	۲	۹	۱	۳	۶	۷	۸	۱	۴
۳	۷	۶	۸	۴	۵	۱	۹	۲	۷	۳
۹	۱	۵	۶	۷	۲	۸	۳	۱	۴	۶
۱	۳	۸	۷	۹	۲	۴	۶	۵	۹	۸
۳	۸	۷	۵	۶	۹	۱	۷	۸	۲	۴
۷	۲	۴	۸	۳	۶	۵	۷	۹	۱	۶
۵	۵	۹	۲	۱	۳	۸	۶	۷	۴	۳

حل سودوکو

۱	۷	۳	۵	۲	۴	۶	۹	۸	۱	۶	۹
۹	۲	۵	۶	۷	۸	۴	۱	۹	۷	۸	۱
۴	۶	۸	۹	۱	۳	۷	۵	۲	۴	۶	۳
۳	۸	۴	۷	۶	۲	۹	۱	۵	۶	۷	۲
۵	۱	۷	۳	۹	۸	۶	۴	۲	۵	۱	۹
۶	۹	۲	۱	۸	۳	۷	۵	۶	۴	۲	۸
۸	۳	۱	۲	۹	۶	۵	۷	۴	۳	۶	۸
۲	۵	۶	۳	۷	۱	۸	۹	۲	۵	۷	۱
۷	۴	۸	۵	۱	۲	۶	۳	۷	۸	۴	۹

سودوکو ۴۴۱۴

۹	۸	۴	۶	۷	۳	۱	۲	۵	۸
۶	۷	۳	۱	۸	۵	۲	۴	۹	۷
۵	۹	۱	۷	۶	۴	۳	۸	۲	۶
۱	۸	۷	۴	۳					